

نمایانند که هر چه در جهان هست، همه از یک ماده است و این ماده در تمام اشیا و موجودات پدید می آید. این ماده در اشیا و موجودات به اشکال مختلفه پدید می آید و این اشکال را که در اشیا و موجودات پدید می آید، می گویند اشکال حسی. این اشکال حسی در اشیا و موجودات به اشکال مختلفه پدید می آید و این اشکال را که در اشیا و موجودات پدید می آید، می گویند اشکال حسی.

و چون که این اشکال حسی در اشیا و موجودات به اشکال مختلفه پدید می آید و این اشکال را که در اشیا و موجودات پدید می آید، می گویند اشکال حسی. این اشکال حسی در اشیا و موجودات به اشکال مختلفه پدید می آید و این اشکال را که در اشیا و موجودات پدید می آید، می گویند اشکال حسی.

**ترجمه دکتر میر نجم الدین انصاری**

**فصل اول**

برای یک مورخ واقعی و حقیقی هیچ ماده و سند حقیقت متعجب نیست بلکه صورت زنده است. تاریخ کوششی است برای آمیختن اجزای پراکنده گذشته و ترکیب و ترتیب آنها به شکل جدیدی.

درین مؤسسان عصری فلسفه تاریخ «هر در» بصیرت و بینش روشن ترینی در این جنبه روش تاریخی داشته. آثار وی نه تنها خاطرهای از گذشته بلکه تجدید و احیای گذشته را برای ما مهیا میسازد. «هر در» مورخ به مفهوم حقیقی کلمه نبود. از وی کدام

انرا تاریخی بزرگی باقی نمانده است. وحشی کار بزرگ فلسفی وی با گنار هیکل (۱) قابل مقایسه نیست. معنی از وی پیشقدم یکابد یال جدید حقیقت و واقعیت تاریخی بود.

بلکه وی آوی، موفقیت «در انکی» با «هیکل» امکان نپیدا شده. زیرا وی اقدرت شخصی بزرگی برای احیای مجدد گذشته و قدرت اعطای سخنوری به تمام قطعات و بقایای احیای اخلاقی،

منهبتی و تقاضای انسان داشت. این جنبه کار «هر در» بود که شوق و جذبه «گوته» را برانگیخت. طوری که گوته در یکی از مکتوبات خود نوشته بود، وی دریانات تاریخی

«هر در» تنها «قشرو پوست انسا نهسا» را نیافت، آنچه باعث ستایش عمیق وی گردید «طرز تصفیه هر در» بود نه تنها «غریبال کردن طلا از خاک کربوه»، بلکه احیای مجدد خود را کرده

یک نبات زنده بود. همین احیای مجدد گذشته است که مورخ بزرگ را امتیاز می بخشد. «فرردیک شلیکل» (۱) مورخ را بیغبری خوانده است که «طرف گذشته ناظر و نگران است. و نیز یک انسا،

گذشته یا مکتشفه حیات نهفته و پنهان گذشته وجود دارد. تاریخ از وقایع آینده پیشگویی کرده نمیتواند، تنها گذشته را تغییر و تاویل کرده میتواند. اما حیات انسانی مجموعه ای است که در آن تمام اجزاء بر یکدیگر دلالت داشته و یکدیگر را ایضاح میکنند. بنا بر آن

اینکه مفهوم جدید گذشته، یک دوره انسانی جدید است و اینها همبسته است که بنوبه خود انگیزهای برای حیات فکری و اجتماعی میگردند. برای اینکه نظر دو گانه عالم بگذشته و آینده، باید مورخ نقطه افتراق، خود را انتخاب کند. مورخ این نقطه را جز در عصر و زمان خود یافته نمیتواند. وی نمیتواند در موردی شرایط تجربی حایل خود بیشتر قدم گذارد. معرفت تاریخی جواب

به سوالات معین است؛ جوابی است که باید بذریعہ گذشته داده شود. لاکن خود سوا لات توسط حال برسیده و دکنه کرده می شود. بعبارة دیگر این سوالات توسط علاقه ها و اثر مستند های فکری و احتیاجات اخلاقی و اجتماعی موجود ما برسیده می شود.

این ارتباط بین حال و گذشته ناقابل انکار است. لاکن ما میتوانیم ازان تنا بیج بسیار مختلفی راجع به صحت و ایقان ارزش معرفت تاریخی استنباط و استخراج نمائیم. در فلسفه معاصر، «کروچی» (۱) قهرمان را دیگال ترین «تاریخیت» (۲) میا شد. به نزد این فیلسوف تاریخ نه تنها یک عوزة مخصوص واقعیت، بلکه کل واقعیت است. بنابراین نظریه وی که تمام تاریخ، تاریخ معاصر است منتهی به متاثل بودن کامل تاریخ و فلسفه می شود. مافوق و ماورای قلمرو بشری تاریخ کدام قلمرو دیگر هستی وجود ندارد؛ و موضوع دیگری برای تفکر فلسفی دیده نمیشود. «نیچه» عکس نتیجه مذکور را استنتاج کرد. وی نیز اصرار داشت که «ما گذشته را تنها بذریعہ آنچه عالی ترین در حال است ایضاح کرده میتوانیم». لاکن این ادعا را بعینت یک مبداء برای حمله شد. بد بر ارزش تاریخ استعمال کرد. در کتاب «تفکرات ناهنگام» خود که همراه آن بعینت یک فیلسوف و یک منتقد ثقافت جدید آغاز بکار کرد، «نیچه» «حسن تاریخی» عصر ما را مورد انتقاد قرار داده سعی کرد ثابت نماید که این حسن تاریخی بعوض اینکه یک مزیت و امتیاز حیات ثقافی ما باشد، در حقیقت خطرا اصلی آن است و مرضی است که به آن مبتلا و مصاییم. تاریخ معنی و مفهوم دیگری جز خادم حیات و عمل ندارد. اگر خادم اقتدار را نصب میکند و خود را با دار ما میسازد در جلو انرژی های زندگی موانع ایجاد میکند. از فرط تاریخ، حیات ما میوب و منحط گردیده است. تاریخ انگیزه نیرو مند را برای اقدامات جدید مانع گردیده و عامل رافلج میگرداند. زیرا اکثر مایان وقتی کار کرده می توانیم که فراموش کنیم. حسن تاریخی بلاقید که با تنهای منطق خود کشا نیده شود، آئینده را مستاصل میسازد. اما این قضاوت مبنی بر تمییز مصنوعی «نیچه» است بین حیات فکر و حیات عمل. وقتیکه «نیچه» این حمله و تخریب را بعمل آورد هنوز پیرو و شاگرد شو «پنهاور» بود، وی حیات را بعینت تظاهر و تجلی یک اراده ناپیشتصور میکرد.

برای «نیچه» ناپیشتانی شرط اساسی حیات فعال حقیقی بود؛ فکر و شعور ضد و مخالف نیروی حیاتی بود. اگر ما این فرضیه قبلی را رد کنیم، نتایج «نیچه» نا قابل مدافعه می شود. مسلم است که باید شعور و آگاهی ما از گذشته، قوای فعاله ما را ضعیف یا لنگ نسازد. اگر این شعور و آگاهی بصورت صحیحی بکار انداخته شود، سروی آزادانه تر حال را؛ بما ارزانی میدارد و مسئولیت ما را از نگاه آئینده تقویه مینماید. انسان نمیتواند صورت آئینده را بدون آگاهی از حالات شرایط حال و محدودیت های گذشته خود ترسیم

1: Croce      2: Historicism



کند. طوردیکه «لایبنتس» میگفت: (۱) «انسان بعقب میرود تا بلند تر بجهد». «هرقلیطوس» این اصل را برای دنیای فزیک و وضع کرد «راه بالا و راه پائین هر دو یکی و عین چیز است». ما به مفهومی عین این گفته را به دنیای تاریخی تطبیق کرده می توانیم. حتی شعور و آگاهی تاریخی ما «اتحاد اضداد است». این شعور تاریخی قطب های مقابل زمان را بهم وصل میکند و بدین وسیله احساس نسل تقافت بشری را در ما تولید مینماید.

این وحدت و نسل مخصوصاً در ساحت تقافت فکری، در تاریخ ریاضیات یا ساینس یا فلسفه روشن و آشکار می شود. هیچکس در تحریر تاریخ ریاضیات یا فلسفه بدون داشتن بصیرت و بینش صریح در مسایل سیستماتیک هر دو ساینس هرگز اقدام کرده نمیتوانست. حقایق گذشته فلسفی، دکترین ها و سیستم های مفکران بزرگ بدون تعبیر و تاویل، بی معنی و بیهوده اند و این عمل تعبیر و تاویل کاملاً متوقف نمیشود. بمجردیکه بیک مرکز جدید و بیک خط جدید رویت میرسیم، لازم می افتد بر قضاوت های خود تجدید نظر کنیم. شاید هیچ مثالی وصفی تر و مفید تر درین مورد از تغییریکه در نظریه ما راجع به تصویر شخصیت سقراط صورت گرفته است، وجود ندارد. ماسقراط زینو-فونی و افلاطونی داریم؛ ماسقراط رواقی، شککی، تصوفی، عقلی و دوماتیک داریم. این سقراط ها کاملاً مختلف و غیر مشابه اند. معذالك، آنها دروغ و غلط نیستند؛ هر یک از آنها بیک جنبه جدیدی را به ما تقدیم میکنند و بیک بر سبب تکلیف مشخص سقراط تاریخی و قیافه فکری و اخلاقی او را ارائه مینمایند. افلاطون سقراط را بحیث استاد بزرگ هلم مناظره و معلم بزرگ اخلاقی، و «مونتین» (۲) او را بحیث بیک فیلسوف مخالف نصوصیت یا جزمیت که بنا دانی خود اعتراف داشت، شناخته. «فردریک شلیگل» و مفکران روماتیک بیشتر تجاهل سقراطی را اهمیت دادند؛ و در صورت خود افلاطون عین همین واقعه را مشاهده میکنیم. ما دارای بیک افلاطون تصوفی، بیک افلاطون فلاطونیت جدید، افلاطون مسیحیون، افلاطون آکستین و «مار سیلیو کسینو»، بیک افلاطون عقلیون، افلاطون «موزس مندل زون» میباشیم؛ و چند ده سال قبل بیک افلاطون «کانتی» بر افلاطون های دیگر افزود. شاید به تمام این تعبیرات مختلفه بخندیم لاکن آنها نه تنها بیک جنبه منفی بلکه بیک جنبه مثبت نیز دارند. تمام آنها تا اندازه ای به فهمیدن و تعیین ارزش سیستماتیک اثر افلاطون خدمت و معاونت کرده اند. هر یک از آنها بربیک جنبه معین اثر افلاطون پرتو انداخته است که تنها بوسیله طریقه مفضل و پیچیده فکری معلوم شده میتواندست. هرگاه «کانت» در کتاب «انتقاد عقل خالص» خود از افلاطون سخن میزند باظهار این حقیقت میبردازد: «... هرگز غیر عادی نیست اگر بوسیله مقایسه افکار بیکه بیک مصنف مربوط به مضمون خود اظهار کرده است باین نتیجه رسمیم که ما او را نسبت باینکه او خود را دانسته است، بهتر میدانیم. چون وی مفهوم

(۱) Montaigne



خود را تعیین نکرده است، بعضی اوقات وی برخلاف اراده خود سخن زده و حتی فکر هم کرده است. تاریخ فلسفه واضحاً نشان میدهد که تعیین کامل يك مفهوم بندرت اثر همان مفکری است که اولین مرتبه مفهوم مذکور را متداول ساخته است. زیرا بطور کلی مفهوم فلسفی بیشتر مسئله ای است تا حل مسئله. و اهمیت کامل این مسئله تا وقتی فهمیده شده نمیتواند که مفهوم هنوز بدریه الفاظ و کلمات اظهار افاده نشده است. لازم است که مفهوم صریح و واضح گردد تا به معنی حقیقی فهمیده شود. و این انتقال از حالت نهفته به حالت صریح وظیفه و کار آینده است.

شاید اعتراض شود که این طریقه مسلسل تعبیر و تعبیر مجدد فی الحقیقت در تاریخ افکار لازم است، لاکن وقتی که به تاریخ «حقیقی» یعنی تاریخ انسان و اعمال انسان می آئیم این لزوم دیگر صدق نمیکند. در اینجا چنین معلوم می شود که گویا سرو کار ما با حقایق جامعه، صریح و محسوس است، حقایقی که برای دانستن آنها لازم است محض آنها را با هم ربط دهیم. لاکن حتی تاریخ سیاسی نیز استثنائی به قانون عمومی نمیتواند و لوجیک تشکیل نمیدهد. آنچه برای تعبیر يك مفکر بزرگ و آثار فلسفی او صدق میکند، برای قضاوت های مربوط به يك شخصیت بزرگ سیاسی نیز صدق میکند. «فردریک گندولف» (۱) در جمع به خود قیصر (۲) کتاب مکملی ننوشته. اما درباره تاریخ شهرت و تعبیرات مختلفه شخصیت و کار کثیر سیاسی او از زمان قدیم تا عصر خود چنین کتابی تحریر کرده است. حتی در حیات اجتماعی و سیاسی ما، تالیلات اساسی متعددی قره مکمل و اهمیت خود را تنها در يك مرحله پسان تری ثابت کرده است. ایدئال سیاسی ویزوگرام اجتماعی اینکه سالها بصورت مبهم و غیر صریح در دماغها پیدا گردیده، در اثر يك واقعه و انکشاف اخیر واضح و روشن می شود. «موریس» در تاریخ ریاست های متحد امریکا مینویسد: «امپراتور افکار زیاد امریکای نو زاد را میتوان در کشور مادری سراغ کرد. این افکار در انگلستان در طول قرون باوصف بعضی ممانعت ها و تعریفات بدست شاهان تیو دور و اشرافیون و یک وجود داشته، این افکار در امریکا فرصت برای انکشاف آزادانه یافتند. چنانچه تعصبات قوی کهن انگلیسی را در لواحق حقوق امریکا ثبت شده می بایم، و موسساتی که از مدت های درازی در انگلستان متروک و منسوخ گردیده ... با اندک تغییری در ایالات امریکائی تا وسط قرن نوزدهم دوام داشته. این وظیفه غیر شعوری اتا زوینی بود که آنچه را در قانون اساسی برطانوی بصورت مبهم و مضمحل وجود داشت، صریح و واضح سازد، و ارزش پرنسیپ هائی را که در انگلستان جارح سوم بیشتر فراموش شده بود ثابت کند. در تاریخ سیاسی ابد حقایق خشک و خالی نیست که طرف علاقه ما واقع می شود. ما آن را داریم که نه تنها اعمال را بلکه عاملان را نیز بشناسیم. فضاوت ما درباره سیر و قایم سیاسی وابسته به تصور ما راجع به مردانی است که در آنها سهم داشتند. به مجردیکه ما این مردان منفرد را در پرتو جدیدی مشاهده کنیم، لازم می آید افکار و عقاید خود را درباره

(۱) Fredrich Gundolf

(۲) Caesar



وقایع تبدیل نمائیم، حتی يك بینائی حقیقی تاریخی بدون عملیه دایمی تجدید نظر قا بل حصول نیست. کتاب «عظمت و انحطاط روم» اثر «فریرو» در نقاط متعددی از تاریخ عین دوره که بنام «مومسن» (۱) شرح داده شده تفاوت دارد. این عدم موافقه تا اندازه زیادی معلول این حقیقت است که دو نویسنده مذکور کاملاً مستقلی را جمع به «سیرو» (۲) دادند. لاکن برای تشکیل قضاوت منصفانه ای را جمع به «سیرو» تنها دانستن تمام واقعات و تسلطی او، دانستن سهم او در افزایش دستهای اکتلین» (۳)، یا در جنگهای داخلی بین «پومپی» (۴) و قیصر کسپارت نمیکنند. مادامیکه من آن مرد را میبینم و مادامیکه من شخصیت او را میبینم، تمام این مسائل مشکوک و مبهم باقی میماند. برای این منظور تغییر سبب لازم است. من باید نه تنها خطایه ها یا نوشته های فلسفی او را مطالعه کنم، بلکه باید مکتوبات او را بشناسم و خوش «تولیا» (۵) و رفقای سیاسی او مطالعه کنم. من باید اطلاعاتی درباره زیباییها و عیبهای سبک شخصی او داشته باشم. تنها با در نظر گرفتن این قراین و امادات من میتوانم به يك تصویر صحیح «سیرو» و رول وی در حیات سیاسی و اصل شوم. اگر مورخ يك واقعه نگار محض نمیباشد و اگر وی تنها به روایت وقایع به ترتیب زمان قناعت نمیکند، وی باید همیشه این وظیفه دشوار را انجام دهد. وی باید وحدت را در عقب گفتارهای بی شمار و در اکثر حالات متناقضه يك کرکتر و شخصیت تاریخی، تشخیص نماید.

برای ایضاح این نقطه میخواهم مثال و مافی دیگری را از کتاب «فریرو» در اینجا ذکر کنم. یکی از مهمترین وقایع در تاریخ روم، واقعه ای که مقدمات آینده روم در نتیجه آئینده گیتی را تعیین کرد. «مبارزه با کیشیم» (۶) بود. روایت معموله این است که «انتونی» این مبارزه را از نتیجه «بخت که» «کلیو پترا» (۷) که از قضیه بخوف و باس افتاده بود سفاین خود را بر گردانید و فرار اختیار کرد. انتونی تصمیم گرفت از عقب او رود؛ عبا که در ققای خود را از پاس خیاطی «کلیو پترا» ترک گفت. اگر این دو ایت عمومی درست باشد پس ما باید گفته «باسکال» را نامید نمائیم و باید اعتراف کنیم که اگر «کلیو پترا» کوتاه تر میبود تمام پهن ما زمین تغییر مییافت. لاکن «فریرو» تمام متن تاریخی را طور دیگری میخواند. وی ادعا میکند که داستان عشق انتونی و کلیو پترا افسانه بود. وی روا یست میکند که انتونی با کلیو پترا از اینجه از دواج نکرد که شدیداً با وی عشق و محبت داشت.

- 
- (۱) Mommsen
  - (۲) Cicero
  - (۳) cataline
  - (۴) Pompey
  - (۵) Tullia
  - (۶) Actium
  - (۷) cleopatra



برعکس انتونی يك يلان بزرگ سیاسی را تعقیب میکرد . «انتونی مصر را میخواست نه شخص زیبایی بلکه مصر را». مقصودش از این دواج باخاندان شاهی مصر این بود که میخواست بوسیله آن تحت الحمايکه روم را دروادی نیل تاسیس و برای محاربه با فارس از خزاین سلطنت بطليموس ها استفاده کند ... با این از دواج توانست تمام مزایا و منافع تصرف موثرانه را بدین مواجه شدن با خطرات الحاق تامین کند. بنابراین باین حيله و تعصع متوسل گردید که ... غالباً قیصر نیز آن را درمخیله خود جاداده بود . معاشقه انتونی و کلیوپترا اقلاد در اوایل حاوی يك ماهه سیاسی بود . با این از دواج کلیوپترا تلاش میکند اقتدار متزلزل خود را تقویه کند؛ انتونی میخواهد وادی نیل را تحت حمایت روم آورد ... تا ریخ واقعی انتونی و کلیوپترا یکی از فجیع ترین داستان های مجادله ای است که امپراطوری روم را برای چهار قرن مجروح داشت تا بالاخره آن را از یاد آورد . یعنی مجاله بین هرق و غرب ؛ در پرتو این ملاحظات رفتار و سلوک انتونی بسیار روشن می شود . از دواج در انطاکیه (۱) که بوسیله آن انتونی مصر را در زیر حمایت روم میگذازد ، اقدام فیصله کن سیاسی است که منظورش انتقال مرکز حکومت وی است بطرف شرق ...

اگر ما این تعبیر و تاویل شخصیت های انتونی و کلیوپترا را قبول کنیم پس وقایع منفرده بشمول محاربه «اکنیم» در پرتو جدید و مختلف نمایان می شود . «فرسوس» اظهار میدارد که فراد انتونی از محاربه بهیچوجه مولود خوف نبود و نه يك اقدام و عمل عشق نابینا و شدید بود . این فراد يك اقدام سیاسی بود که قبلا بدقت و اهتمام تام سنجیده شده بود «از راه لجاجت ، اطمینان ، حرارت يك خانم جاه طلب ، و يك ملکه خاطر جمع و با اراده کلیوپترا عضو اتحاد سه گانه (۲) را ترغیب کرد تا از راه بحر به مصر عقب نشینی کند . در ابتدای جولائی معلوم می شود که انتونی بفکر ترك محاربه و مراجعت به مصر افتاده بود . لاکن امکان نداشت اراده او گذاردن ایتالیا را به «اوکتاویانوس» (۲) و ترك گفتن داعیه جمهوریت و تسلیم کردن سناتور های روم را بدشمن که از خاطر وی ایتالیا را ترك گفته بودند ، اعلان کند . بنابراین کلیوپترا تدبیر دیگری را استادانه سنجید . برای سترو اخفای عقب نشینی لازم بود يك محاربه بحری جنگیده میشد . قسمتی از اردو بایست بذریعه سفاین و قسمتی دیگر برای حفاظت مراکز مهترین دریونان اهزام میگردد . سفاین جنگی به ترتیب جنگ حرکت و در صورت پیشقدمی دشمن حمله میکرد و بعد ازان بقصد مصر حرکت بعمل می آمد .

من در اینجا نظریه ای را جمع به صحت این بیان تقدیم نمیکنیم . آنچه را میخواهم بوسیله این مثال ایضاح نمایم روش عمومی تعبیر تاریخی وقایع سیاسی است . در فزیک حقایق وقتی ایضاح میگردد که در ترتیب آنها به سیستم مسلل سه گانه موفق شویم : سیستم فضا ، زمان ، علت و معلول . بدینوسیله آنها کاملاً معین و مشخص میشوند .

(۱) Antioch

(۲) Octavianns

(۳)



وقتیکه ما از واقعیت حقایق فزیکتی حرف میزنیم، مقصود ما عیناً همین تعین میباشد، اما واقعیت حقایق تاریخی به یک سیستم مختلف و عاالی تری متعلقست. در اینجا نیز ما باید با تعیین محل و زمان واقعات سروکار داشته باشیم. لکن وقتیکه موضوع تحقیق علل آنها در میان می آید بامسئله جدیدی مواجه می شویم. اگر تمام حقایق را با ترتیب زمانی آنها میدانستیم، بایست یک پلان عمومی و یک چوکات تاریخ میداشتیم؛ لکن حیات واقعی آن را نمیداشتیم. ولی فهمیدن حیات انسانی موضوع عمومی و نصب العین نهائی علم تاریخ است. در تاریخ، تمام آثار و اعمال بشر را بحیث رسوبات زندگی او می بیند ایم و آرزو داریم آنها را بحالت اصلی آنها مجدداً اعاده و تعمیر کنیم و خواهش میکنیم حیاتی را که منشاء آنها بوده بفهمیم و احساس کنیم.

از این لحاظ فکر تاریخی تولید مجدد حادثه تاریخی واقعی نیست بلکه عکس آن است. درونایق و آبدات تاریخی حیات گذشته ای را میباییم که صورت معینی را اختیار کرده است. انسان حیات خود را به سر برده نمیتواند بدون اینکه در افاده و اظهار آن مساهی دایمی را بکاربرد. روش های این افاده متعدد بشمار است لکن آنها همه شهادت بوجود یک تمایل و همین تمایل اساسی میدهند. تیوری عشق افلاطون، عشق را بحیث آرزوی فنا ناپذیری و ابدیت تعریف کرده است. در عشق انسان سعی میکند زنجیر هستی انفرادی و ناپایدار خود را از هم بشکند. این غریزه اساسی بدو صورت قابل تطمین است. «آنها نیکه در جسم نیرومنداند بزنان متوسل گردیده اطفال تولید میکنند - این است که عشق آنها؛ طوریکه آنها امید می برند طفل آنها خاطره آنها را حفاظت میکند و به آنها سعادت و ابدیت میبخشد. لکن نور ارواح نیرومند چیزی است که شایسته روح است.»

بنابران یک تقافت را میتوان بحیث محصول و مولود این عشق افلاطونی توصیف کرد حتی در ابتدائی ترین مرحله تمدن بشری و حتی در فکر اساطیری این پروتست تند و پر شور را علیه مرگ میباییم. در مراتب عالی تر تقافتی، در مذهب آرت، تاریخ، فلسفه - این پروتست شکل جدیدی را اختیار میکند. انسان در نفس خود آغاز به تشخیص قدرت جدیدی مینماید که بوسیله آن جرئت مبارزه با زمان را حاصل میکند. وی از سیلان محض اشیاء خارج گردیده سعی میکند تا حیات انسانی را مغلطه و فنا ناپذیر سازد. اهرام مصر برای ابدیت تعمیر گردیده. آدست های بزرگ از آثار خود بحیث آبداتی فکری و توصیف میکنند که از مغز یا برنج دوام بیشتری دارند. آنها احساس بقین میکنند که آبداتی را بوجود آورده اند که برود سالیان بی شمار و اعمار خراب نخواهند گردید. لکن این ادها تابع شرط معینی است. برای اینکه آثار بشری دوام نماید باید دایماً تجدید و بحالت اصلیش اعاده گردد. یک شی فزیکتی در اثر عطالت فزیکتی خود بحالت هستی فعلی خود باقی میماند و همین ماهیت خود را حفاظت میکند مشروط بر اینکه قوای خارجی آن را تبدیل یا خراب نکنند. لکن آثار بشری از زاویه کاملاً مختلفی آسیب پذیر است. هم به مفهوم مادی و هم به مفهوم ذهنی معرض به تغییر و فساد اند. حتی اگر هستی و موجودیت آنها ادامه هم یابد دایماً در خطر از دست دادن معنی و مفهوم خود اند. حقیقت آنها سمبولیک



